

## اشتراط عدالت وصی در وصایت عهدی از دیدگاه فقهای امامیه

سید احمد میرحسینی نیری<sup>۱</sup>، محمد جعفر صادق پور<sup>۲\*</sup>

۱. استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد پردیس فارابی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۱۳)

### چکیده

فقیهان امامیه از گذشته تا کنون در مورد اشتراط عدالت وصی در وصیت عهدی، با هم اختلاف نظر داشته و دارند. برخی آن را شرط صحت وصیت دانسته‌اند و برخی در صحت یا عدم صحت وصیت، آن را بی‌تأثیر می‌دانند. در این میان نظریه‌های دیگری نیز مطرح شده است که بررسی آنها در بسیاری از موارد راهگشا خواهد بود. با توجه به اینکه این مسئله، ثمرات علمی و عملی بسیار دارد و در صورت پذیرش هر یک از این دو دیدگاه، تلقی ما از وصی و شرایط لازم برای او، متفاوت خواهد بود؛ آنچه ضروری به نظر می‌رسد این است که نظرها و ادله مطرح‌شده از طرف فقهای موافق و مخالف بررسی و منشأ اختلافات از میان نوشته‌های ایشان استخراج شود و بعد از مقایسه ادله و مبانی اقوال، نظریه‌ای که به صحت و درستی نزدیک‌تر است، برگزیده شود و به این وسیله نظر جامع، بدون اشکال و دقیق در مورد شرطیت عدالت وصی، حاصل آید.

### واژگان کلیدی

اشتراط، عدالت، موصی، وثاقت، وصی، وصیت.

## طرح مسئله

وصیت یکی از ابواب پرکاربرد و مهم کتب فقهی علمای اسلام است. در شرع مقدس، وصیت از جمله مسائلی است که به شدت مورد سفارش و تأکید قرار گرفته؛ در حدی که علاوه بر روایات فراوان، قرآن کریم به صراحت به آن دستور داده است (بقره/۱۸۰). با توجه به این تأکیدات، طبیعی است که مسلمانان در جوامع اسلامی به این سنت حسنه اقدام کنند تا به این وسیله هم یک اصل اسلامی را رعایت کرده باشند و هم از مزایا و فواید آن خود و دیگران را بهره‌مند کنند. به علت همین اقبال عمومی مسلمانان به وصیت است که این حکم اسلامی در فقه که برنامه زندگی مسلمانان است، به صورت مبسوط بررسی شده است. ارکان، شرایط و لوازم وصیت از جمله مسائلی هستند که در این مبحث به آنها پرداخته می‌شود. وصیت در یک تقسیم‌بندی کلی به تملیکی و عهدی تقسیم می‌شود. یکی از ارکان وصیت عهدی، وصی است؛ یعنی شخصی که وصیت‌کننده به او وصیت می‌کند. فقها برای وصی شرایطی را لازم دانسته‌اند که در صورت واجد بودن آنها، او می‌تواند به عنوان وصی انتخاب شود و در صورت فقدان آنها، وصی بودن او نامشروع خواهد بود. از آن شرایط است بالغ بودن، عاقل بودن، مسلمان بودن و ... اما در اینکه آیا لازم است وصی حتماً عادل باشد یا نه، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. نوشتار پیش رو با توجه به مبانی و ادله مطرح‌شده از سوی فقها، بر آن است که بررسی کند: آیا صحت وصیت منوط به عدالت وصی است یا نه؟ آیا وصی مطلقاً باید عادل باشد چه قبل از وصیت و چه بعد از وصیت، یا میان این دو باید تفصیل قایل شد؟ علی‌که فقها بر آن داشته‌اند است که عدالت وصی را شرط بدانند چیست؟ آیا نمی‌توان به وسیله تنقیح مناط، به جای عدالت، شرط دیگری را لحاظ کرد؟ و...

برای یافتن پاسخ پرسش‌های فوق و بررسی دقیق و عمیق مباحث مربوط به موضوع مذکور، مسائل قابل طرح را در چهار بخش کلی، تبیین می‌کنیم.

## الف) کلیات و مفاهیم

قبل از ورود به موضوعات اصلی و پیش از بررسی استدلال‌ها و نظرهای فقها، نخست برخی از مفاهیم کلی را تعریف و تبیین می‌کنیم تا در ادامه دقیق‌تر و عمیق‌تر به زوایای بحث پرداخته شود. مباحث کلی چون تعریف وصیت و انواع آن، چیستی عدالت و همین‌طور معنای وثاقت از کلیدی‌ترین مباحثی هستند که توضیح آنها لازم و حیاتی به شمار می‌آید. به همین منظور، هر یک از این مطالب را جداگانه بررسی می‌کنیم.

## ۱. وصیت

### ۱.۱. وصیت در لغت و اصطلاح

اهل لغت وصیت را به دو صورت معنا کرده‌اند؛ برخی آن را مشتق از فعل ثلاثی "وصی، یوصی" به معنای وصل و پیوند دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۵/ص ۳۹۵؛ احمد بن فارس، ۱۴۰۴، ۶/ص ۱۱۶؛ طریحی، ۱۴۱۶، ۱/ص ۴۴۰) و گروهی آن را اسم مصدر باب افعال از "أوصی، یوصی" یا اسم مصدر باب تفعیل از "وصی، یوصی" به معنای عهد و پیمان نوشته‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴، ۲۰/ص ۲۹۶؛ حسن مصطفوی، ۱۴۰۲، ۱۳/ص ۱۲۸). گروه اول که وصیت را اسم مصدر یا مصدر فعل ثلاثی می‌دانند، بر این باورند که میان مفهوم وصیت و معنای لغوی آن یعنی وصل و پیوند رابطه معنایی دقیقی وجود دارد؛ به این بیان که چون شخص وصیت‌کننده (موصی) تصرفات زمان حیات خود را به زمان بعد از وفات متصل می‌کند، به فعل صادره از او وصیت می‌گویند. دسته دوم که آن را اسم مصدر از فعل رباعی می‌دانند، این اعتبار را لحاظ کرده‌اند که شخص وصیت‌کننده به واسطه وصیت، نوعی تعهد و التزام برای خود ایجاد می‌کند و به نوعی، خود را متعهد به تعهد خاصی می‌کند.

اما در عرف متداول نزد فقها و متشرعه، وصیت تنها یک معنا دارد و آن عهد و پیمان خاصی است که موصی در زمان حیاتش برای بعد از مرگش جاری می‌سازد. لذا تنها به معنای "عهد و پیمان مخصوص" استعمال شده است که استعمالی است مأخوذ از قرآن کریم که همواره وصیت را به معنای همین عهد معهود، به کار برده است (حکیم، محسن، ۱۴۱۶، ۱۴/ص ۵۳۴).

بسیاری از فقها قبل از اینکه تعریفی از وصیت ارائه دهند، به بیان ارکان، احکام و مسائل مربوط به آن می‌پردازند. اما برخی از ایشان نیز تعریف‌هایی از وصیت ارائه کرده‌اند که بسیاری از آنها اشکالات جدی دارند. برای مثال محقق حلی در شرایع می‌فرماید: "وصیت تملیک عین یا منفعت است بعد از وفات" (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۲/ص ۱۸۹) که به هیچ وجه تعریف جامعی نیست، چون برای مثال وصیت عهدی را شامل نمی‌شود. به همین دلیل برخی از بزرگان عبارت "أو تسلیط علی تصرفات بعد الوفاه" را به آن افزوده‌اند تا شامل وصیت عهدی نیز بشود (فاضل آبی، ۱۴۱۷، ۲/ص ۶۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۲، ۲/ص ۴۲).

شاید بهترین تعریف ارائه‌شده را بتوان تعریف سید یزدی در عروه دانست که می‌فرمایند: "وصیت یا تملیک عین و منفعت است و یا تسلط بخشیدن بر حقی یا فک ملکی و یا عهد متعلق به شخصی غیر از موصی یا خود موصی مانند وصیت او به کفن و دفن خودش (سید محمد کاظم یزدی، ۱۴۰۹، ۲/ص ۸۷۷).

### ۲.۱. انواع وصیت

وصیت بر دو قسم است: عهدی و تملیکی.

وصیت تملیکی: عبارت است از اینکه عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش به دیگری مجاناً تملیک کند (امامی، بی تا، ۳/ص ۵۸). هر چند این تعریف از سوی حقوقدانان مطرح شده است، در واقع ترجمانی است از قسمت اول عبارت فقها در تعریف وصیت که در سطور قبل گذشت. البته با توجه به اینکه قید مجاناً را به آن افزوده‌اند، بیشتر با تعریف ارائه شده از سوی علامه حلی در کتاب تذکره مطابقت دارد. چرا که علامه نیز در فرمایش خود، قید "تبرعاً" را آورده‌اند (علامه حلی، ۱۳۸۸، ص ۴۵۲). در وصیت تملیکی، وصیت کننده را موصی، کسی که وصیت به نفع او می‌شود موصی له، و مورد وصیت را موصی به گویند.

وصیت عهدی: که وصایت نیز گفته می‌شود، عبارت است از اینکه شخصی، یک یا چند نفر را برای انجام امر یا اموری یا تصرفات دیگری مأمور می‌کند. وصیت عهدی در حقیقت عبارت است از نمایندگی از طرف موصی برای پس از فوت به وصی تا اعمالی که خود می‌توانسته انجام دهد، به جای آورد (امامی، بی تا، ۳/ص ۱۲۱). در وصیت عهدی: وصیت کننده را موصی، کسی که به عنوان ولی بر مورد ثلث یا بر صغیر یا... قرار داده می‌شود، موصی له یا وصی می‌نامند.

## ۲. عدالت

### ۱.۲. عدالت در لغت

عدالت در لغت عرب، معانی مختلفی دارد؛ مانند صراحت، صدق، فضل و فزونی، نیکی و حسنه، عمل خیر، ورع، تبرع، احسان و... (مصطفوی، ۱۴۰۲، ۱۴/ص ۵۵). اما آنچه از حیث لغت مربوط به موضوع بحث ماست، سه معنای زیرند که با مفهوم فقهی عدالت تناسب بسیار دارند: الف) عدالت به معنای استقامت و استواری است (همان؛ ب) عدالت به معنای استوا، توسط و تعادل است (زبیدی، ۱۴۱۴، ۱۵/ص ۴۷۱ - احمد بن فارس، ۱۴۰۴، ۴/ص ۲۴۶) ج) عدالت به معنای استقامت و استواری همراه با تعادل و استوار می‌باشد (شیخ انصاری، ۱۴۱۴، ص ۵).

با توجه به سه معنایی که بیان شد، آنچه موجب اختلاف برداشت‌ها در مفهوم عدالت مصطلح فقهی شده است، تفاوت معنایی آن در لغت نیست، بلکه اختلاف دیدگاه در مورد متعلق این استواری یا استواست.

### ۲.۲. عدالت در فقه

فقهها در مورد اینکه وقتی در لسان شریعت عدالت استعمال می‌شود، متعلق آن چیست، اختلاف نظر دارند. برخی می‌گویند عدالت به معنای استواری یا استوا در افعال و تروک است؛ به گونه‌ای که واجبات انجام و محرمات ترک شوند. برخی متعلق استواری یا استوا را خصوص عدم ارتکاب گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغائر می‌دانند و گروهی استواری و استوایی را می‌گویند که موجب ایجاد یک

حالت نفسانی شود که برای فرد ملکات اخلاقی و دینی به بار آرد؛ ملکاتی چون ملکه ستر، عفاف، تجنب و... (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳، ص ۵۰).

از همین رهگذر در مورد مفهوم عدالت در میان فقها سه نظریه کلی به وجود آمده است که شیخ انصاری (ره) در نوشته‌ای به نام "مقالة فی العدالة" آنها را بیان فرموده است، ما نیز به تبعیت از ایشان این سه نظریه را به اختصار بیان می‌کنیم.

**نظریه اول:** عدالت یعنی کیفیت و حالت نفسانیه‌ای که شخص را بر ملازمت با تقوا برمی‌انگیزاند یا او را بر تقوای قرین با مروت تحریص می‌کند؛

**نظریه دوم:** عدالت عبارت است از صرف ترک کردن معاصی و گناهان (اعم از صغیره و کبیره) یا گناهان کبیره به تنهایی؛ بدون لحاظ اینکه این ترک معاصی به صورت کیفیت و حالت نفسانی درآمده باشد یا خیر؛

**نظریه سوم:** عدالت عبارت است از پایبندی فعلیه‌ای که از ملکه بودن آن سرچشمه می‌گیرد؛ بنابراین کسی که ملکه عدالت ندارد اما مرتکب کبیره‌ای هم نشده است، عادل محسوب نمی‌شود. بنابراین معنای سوم از دو معنای نخست، خاص‌تر است؛ چون که دارا بودن ملکه اجتناب - که در تعریف اول ارائه شد - همیشه مستلزم اجتناب از گناه نمی‌شود؛ چراکه چه بسا کسی ملکه اجتناب داشته باشد، اما مرتکب گناهی شود. همچنین ترک کردن کبائر - که در تعریف دوم بیان شد - مستلزم ملکه بودن این حالت ترک و اجتناب نیست (شیخ انصاری، ۱۴۱۴، ص ۸-۵).

باتوجه به اینکه در این مقاله، اقوال مختلف فقها در مورد اشتراط یا عدم اشتراط عدالت در وصی بررسی می‌شود و مبانی ایشان در مورد مفهوم و تعریف عدالت با یکدیگر متفاوت است؛ هرگاه در کلام فقها، از عدالت صحبت به میان آمد، به یکی از اقوال و نظریات فوق‌الذکر دارد و چون ما اقوال فقیهان مختلف با دیدگاه‌های متفاوت را بررسی می‌کنیم، هیچ یک از تعاریف مذکور را ترجیح نمی‌دهیم. و در ظاهر همین مقدار کافی است تا معنایی کلی از عدالت به دست آوریم و به این وسیله هرگاه در مورد شرطیت یا عدم شرطیت آن سخن به میان آمد، بتوان آن را تصور و تصدیق کرد.

### ۳. وثاقت

"وثق" واژه‌ای است که بر بستن و محکم کردن و استحکام بخشیدن دلالت می‌کند؛ این کلمه نوعی اطمینان و ائتمان بخشی در دل خود نهفته دارد (مصطفوی، ۱۴۰۲، ۱۳/ص ۲۵) و وثاقت که مصدر فعل "وثق، یوثق" است، به معنای استحکام و محکم بودن می‌باشد (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ۵/ص ۴۹۸ - فراهیدی، ۱۴۱۰، ۵/ص ۲۰۲).

بنابراین وثاقت یعنی نوعی ثبوت و استحکام که اگر در مورد شخصی به کار رود، موجب

اطمینان خاطر، اتکا و اعتماد به او می‌شود؛ ثقه نیز که از همین ریشه است، شخصی را گویند که استحکام و ثبوت او در مقابل کژی‌ها و ناراستی‌ها، موجب اطمینان و اعتماد به او شده است. از مطالب مذکور استفاده می‌شود، که وثاقت با عدالت متفاوت است؛ چرا که گستره و حیطة معنایی هر کدام مختلف است؛ عدالت بار معنایی شرعی دارد و در نوع برخورد فرد با اوامر و نواهی الهی معنا پیدا می‌کند، اما وثاقت معنایی فرادینی دارد، چه بسا شخص ثقه‌ای باشد که به بسیاری از اوامر و نواهی الهی اهتمام نداشته باشد؛ پس فرد می‌تواند ثقه باشد، اما عادل نباشد به این صورت که مثلاً تارک امر به معروف و نهی از منکر یا اهل اغتیاب باشد و در عین حال قابل اعتماد باشد و امانتدار، به گونه‌ای که بتوان به او اعتماد کرد و مالی یا کاری به او سپرد و مطمئن بود که با رعایت امانت و درستی از عهده تکلیف محوله بر می‌آید.

با توجه به این مطالب، وقتی از اشتراط عدالت وصی سخن به میان می‌آید، باید دید که این اشتراط، اشتراطی ابتدایی است یا استدامی. توضیح آنکه: گاهی عدالت به صورت ابتدایی شرط وصی قلمداد می‌شود و برای صحت وصیت، احراز عدالت او لازم دانسته می‌شود و در صورت عادل نبودن، وصیت به او غیر مشروع دانسته خواهد شد. در این صورت به اصطلاح عدالت ابتدأ شرط شده است. و گاهی عدالت به صورت مستمر برای وصی ضروری دانسته می‌شود، یعنی وصی در طول وظیفه وصایت خویش همواره باید عادل باشد و اگر در اثنای آن فاسق شود، هرچند در ابتدا عادل بوده باشد، از منصب خود منعزل می‌شود و تصرفات او از آن پس غیرمشروع محسوب خواهد شد. در ادامه بر مبنای این دو حالت کلی، به تبیین دیدگاه فقها می‌پردازیم.

### ب) اشتراط عدالت وصی به صورت ابتدایی

در خصوص اشتراط عدالت وصی به صورت ابتدایی دو نظریه متفاوت وجود دارد.

#### نظریه اول: عدالت ابتدأ شرط است

مشهور فقهای امامیه معتقدند عدالت برای وصی شرط لازم است و بدون آن وصایت او مخدوش و غیرمشروع است؛ پس صحت وصایت وصی، منوط به داشتن عدالت است و ابتدا باید عدالت وصی احراز شود و بعد به عنوان وصی منصوب شود. از جمله کسانی که این نظریه را پذیرفته‌اند، می‌توان از بزرگان زیر نام برد: شیخ مفید در مقنعه (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۶۶۸)؛ شیخ طوسی در مبسوط (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ص ۴/۵۱)؛ ابن حمزه در الوسيله (ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۳۷۳)؛ سلار در المراسم (سلار، ۱۴۰۴، ص ۲۰۲)؛ ابن زهره در غنیه (ابن حمزه، ۱۴۱۷، ص ۱/۳۰۶)؛ علامه حلی در ارشاد، قواعد و تحریر (علامه حلی، ۱۴۱۰، ص ۱/۴۶۳)؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۲/۵۶۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ص ۳/۳۷۷)؛ ابوصلاح حلبی در الکافی (حلبی، ۱۴۰۳، ص ۲۳۵)؛ قطب‌الدین کلیدری در اصباح‌الشیعه (کلیدری، ۱۴۱۶، ص ۳۵۵)؛ شهید اول در دروس و لمعه (شهید اول، ۱۴۱۷، ص ۲/۳۲۲)؛ شهید

ثانی، ۱۳۸۳، ۲/ص ۲۸۰) و محقق کرکی در جامع المقاصد (کرکی، ۱۴۱۴، ۱۱/ص ۲۷۵). ادله اقامه شده توسط ایشان را می توان در شش دلیل زیر خلاصه کرد.

### دلایل

۱. اجماع فقها بر این امر اقامه شده است (ابن زهره، ۱۴۱۷، ص ۳۰۶)؛
۲. وصیت، امین قرار دادن وصی در ولایت بر اموال و اطفال و فقرا و... است و فاسق اهلیت امین شدن را ندارد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۴/ص ۵۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۲/ص ۲۰۱؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳/ص ۱۸۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۲۴۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۵۹؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۲۸/ص ۳۹۲ و...):  
۳. آیه شریفه "و لا ترکنوا الی الذین ظلموا..." (هود/۱۱۳)، رکون و تکیه بر ظالم را نهی فرموده، فاسق نیز بی شک ظالم است (کرکی، ۱۴۱۴، ۱۱/ص ۲۷۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۲۴۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۵۹ و...);
۴. وصایت نوعی نیابت است؛ چرا که وصی از طرف موصی نائب می شود تا در مواردی که مشخص شده اعمال ولایت کند و می دانیم که نایب باید عادل باشد؛ مانند جایی که وکیل برای خود، وکیل برمیگزیند که این وکیل وکیل، حتماً باید عادل باشد (شهید ثانی، ۱۳۸۳، ۲/ص ۲۸۰؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۲۸/ص ۳۹۲؛ کرکی، ۱۴۱۴، ۱۱/ص ۲۷۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۵۹ و...);
۵. ایضاً، متضمن ولایت بر اموال یا نفوس است و فاسق صلاحیت ولایت داشتن را ندارد (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۸/ص ۳۹۲) و
۶. وصیت نایب گرفتن بر اموال غیر بعد از فوت موصی است؛ چرا که اموال موصی بعد از مرگش - که زمان اعمال ولایت وصی است - به دیگران منتقل می شود و سپردن اموال غیر به فاسق، در معرض تلف قرار دادن آنهاست (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۲۴۱؛ شهید ثانی، ۱۳۸۳، ۲/ص ۲۸۰؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۵۹؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۲۸/ص ۳۹۲ و...).

### نظریه دوم: عدالت ابتدائاً شرط نیست

هرچند مشهور فقها، نظریه اول را پذیرفته اند، فقیهان بسیاری نیز در اشتراط عدالت وصی خدشه وارد کرده اند و آن را نپذیرفته اند و بر این دیدگاه پافشارده اند که عدالت برای وصی و صحت وصایت او لزومی ندارد. بزرگان زیر همگی بر این عقیده اند: ابن ادریس در سرائر (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳/ص ۱۸۹)؛ قاضی ابن براج در المهدب (ابن براج، ۱۴۰۶، ۲/ص ۱۱۶)؛ محقق حلی در مختصر (محقق حلی، ۱۴۱۸، ۱/ص ۱۶۵)؛ علامه حلی در مختلف و تبصره (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۳۹۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۱، ص ۱۲۸)؛ شهید ثانی در مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۲۴۲)؛ شیخ یوسف بحرانی در حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۶۰)؛ سید محسن حکیم در منهج (حکیم، ۱۴۱۰، ۲/ص ۲۲۵)؛ امام خمینی در تحریر (امام خمینی، بی تا، ۲/ص ۱۰۲) و فاضل لنکرانی

در تفصیل الشریعه (لنکرانی، ۱۴۲۴، ص ۱۸۰). دلایل مورد استناد این بزرگان به طور کلی به ادله نقضی و حلی تقسیم می‌شوند:

### الف) ادله نقضی

۱. در اصل تحقق اجماعی که ادعا شده بود، اشکال وارد است؛ چون همان‌گونه که مشهود است، بسیاری از فقها نظریه اول را نپذیرفته‌اند. علاوه بر این ابن ادریس به صراحت، عدم اشتراط عدالت را مقتضای مذهب می‌داند و طبیعی است که از منظر ایشان اگر چنین اجماعی هم باشد، با مقتضای مذهب مخالف است (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳/ص ۱۸۹)؛

۲. این سخن که فاسق محل امانت نیست، سخن درستی نیست، چون در بحث ودیعه، می‌بینیم که عدالت مودع شرط نیست بلکه می‌توان به فاسق نیز ودیعه داد (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۸/ص ۳۹۳؛ کرکی، ۱۴۱۴، ۱۱/ص ۲۷۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳/ص ۱۸۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۲/ص ۲۰۱ و...). اگر بر استدلال فوق اشکال شود که بین ایداع و وصایت تفاوت بسیار است چون در ایداع، مودع می‌تواند مال خود را تلف کند چون حق اوست و مربوط به خودش است، برخلاف وصایت که آنچه مورد نظارت و تصرف وصی واقع می‌شود، حقوق مربوط به غیر است (صیمری، ۱۴۲۰، ۲/ص ۴۴۱؛ جمال‌الدین حلی، ۱۴۰۷، ۳/ص ۱۱۶). چنین می‌گوییم: بر فرض قبول این سخن باز هم نمی‌توان شرطیت عدالت را ثابت کرد، چون بالاترین و بیشترین چیزی را که این گفته اثبات می‌کند، عدم صحت وصیت به فاسق است نه اشتراط عدالت برای وصی. به این بیان که افراد یا فاسقند یا عادل و یا مجهول‌الحال. آنچه دلیل مذکور ثابت می‌کند، عدم صلاحیت فاسق برای وصی شدن است، اما در مورد دو دسته دیگر اثباتاً و نفیاً ساکت است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۲۴۲؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۶۰؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۲۸/ص ۳۹۳)؛

۳. آیه شریفه رکون بر ظلمه را نهی نموده و وصایت رکون و تکیه بر ظالم نیست؛ بر فرض هم که چنین باشد، مراد از ظالم در آیه مذکور فاسق است و شامل مجهول‌الحال نمی‌شود (همان، ۳۹۴)؛

۴. اینکه فرموده‌اند ایصاء در واقع نوعی نیابت است و در نایب مانند بحث وکیل وکیل عدالت شرط است، استدلال نادرستی است؛ چرا که ما قبول نداریم که در مورد وکیل وکیل احراز عدالت شرط باشد، چون دلیلی بر آن نداریم اصلاً مورد نزاع و اختلاف ما همین است. اما اگر منظور، اشتراط عدم ظهر فسق در اوست، سخنی دیگر است که هرچند ممکن است پذیرفتنی باشد، نتیجه آن اشتراط احراز عدالت نخواهد بود (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۶۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۲۴۲)؛

۵. ولایتی که در وصایت به وصی محول می‌شود، حق موصی است و او می‌تواند به هرکس که بخواهد اعطا کند و والی را با اختیار خود معین کند (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۸/ص ۳۹۳). با این حال دلیل مذکور چیزی بیشتر از عدم صحت وصایت فاسق را ثابت نمی‌کند و



۶. سپردن اموال به غیر عادل و وصی قرار دادن او به هیچ وجه مستلزم ائتلاف مال نیست، چون چه بسا شخص فاسقی که امانت‌دار باشد (مستنبط از: حکیم، ۱۴۱۰، ۲/ص ۲۲۵؛ لنکرانی، ۱۴۲۴، ص ۱۸۰).

### ب) ادله حلی

۱. وصایت نوعی نیابت از طرف منوب‌عنه است و منوب‌عنه در تعیین نایب خویش مختار است (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۲/ص ۲۰۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۳۹۵) و  
۲. آنچه از مجموع نصوص شرعی و قواعد کلی مذهب به دست می‌آید، بیانگر این مطلب است که عدالت وصی شرط صحت وصایت نیست (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳/ص ۱۸۹).

### نظر بر گزیده

با در نظر گرفتن مجموع استدلال‌های فقها استفاده می‌شود، سخن کسانی که احراز عدالت وصی را شرط صحت وصیت نمی‌دانند و عدالت وصی را در صحت و سقم وصیت بی‌تأثیر به حساب می‌آورند، به صواب نزدیک‌تر است، زیرا علاوه بر پاسخ‌های محکمی که به پیروان نظریه اول دادند، و ادله‌ای که اقامه کردند، می‌توان در مقام تقویت دیدگاه آنان افزود: برای اینکه بتوان صحت ایصاء به وصی را مشروط به عدالت او دانست، نیازمند دلایلیم و با توجه به اینکه در روایات و نصوص شرعی دلیلی بر آن اقامه نشده و همچنین دلایل طرفداران آن ضعف شدید دارند، پس همین نبود دلیل خود دلیلی است بر عدم اشتراط. به عبارت فنی‌تر "عدم‌الدلیل دلیل‌العدم" است. علاوه بر این، از ظاهر کلام فقها بر می‌آید که به این علت، عدالت را در زمره شروط وصی آورده‌اند تا بتوان به گفتار و اعمال او اعتماد داشت و گرنه عدالت فی نفسه شرطیت ندارد. به عبارت دیگر عدالت در اینجا موضوعیت ندارد، بلکه طریقی است. بنابراین اگر بدون اینکه عدالت وصی احراز شده باشد، از طریقی به گفتار و اعمال او اعتماد حاصل شد، غایت مورد نظر تحقق یافته و دیگر جایی برای لزوم اشتراط عدالت باقی نمی‌ماند.

البته این بدان معنا نیست که عدالت هیچ‌گونه ترجیحی نداشته باشد، بلکه بی‌شک وصیت به عادل رجحان دارد و مستحب است، همان‌گونه که در سرائر، مختلف‌الشیعه و المذهب البارع آن را مستحب دانسته‌اند.

### بازاندیشی در آرای فقها

اگر نظریات فقها را با دقت و ظرافت بیشتری بررسی کنیم، متوجه می‌شویم، فقهای که احراز عدالت وصی را شرط صحت وصیت ندانسته‌اند، خود بر دو دسته‌اند:  
الف) گروهی معتقدند درست است که عدالت در صحت وصایت، ابتدئاً شرط نیست اما عدم ظهور

فسق شرط محسوب می‌شود. در حقیقت این گروه از یک سو اشتراط عدالت وصی را نفی می‌کنند و از سوی دیگر اشتراط عدم فسق را ثابت می‌دانند و (ب) گروهی دیگر، نه اشتراط عدالت را پذیرفته‌اند و نه اشتراط عدم فسق را، به عبارت دیگر در صحت وصیت، نه برای عدالت مدخلیت قائلند و نه برای عدم ظهور فسق. شهید ثانی در مسالک، بحرانی در حدائق، قاضی ابن براج در المهدب، از جمله فقیهانی هستند که اشتراط عدالت وصی را لازم نمی‌دانند، اما بر عدم ظهور فسق برای صحت وصیت تأکید می‌کنند. علتی که این دسته از علما را بر آن داشته که عدم ظهور فسق را در مبحث دخالت دهند، این است که دلایل طرفداران نظریه شرطیت عدالت، حداقل اشتراط عدم ظهور فسق را به اثبات می‌رسانند. ابن ادریس حلی در سرائر، سید محسن حکیم در منهج، امام خمینی در تحریر و فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه، علاوه بر اینکه اشتراط عدالت وصی را منکر شده‌اند، عدم ظهور فسق را نیز شرط صحت وصیت ندانسته‌اند؛ زیرا از نظر ایشان آنچه از مذاق و روح کلی فتاوی‌ای علما به دست می‌آید، این است که، عدالت یا عدم ظهور فسق برای جلوگیری از اضرار و اتلاف و نیز برای ایجاد یک ضمانت کلی در جهت اقدام بی‌شائبه وصی در راه عملی کردن وصیت موصی شرط شده است. این امر شاید به وسیله درستکاری و وثاقت وصی تضمین شود. از این رو باید دید دلایل ایشان بر نفی اشتراط عدم ظهور فسق و اختیار اشتراط وثاقت به جای آن چیست؟ و گستره آن تا چه میزان از متعلقات وصیت را شامل می‌شود؟

### ج) اشتراط وثاقت

همان طور که در سطور پیش بیان شد، برخی از فقیهانی که اشتراط عدالت را منکر شده بودند، برای رفع اشکالاتی که در پی اعتقاد به این حکم بر آنان وارد است، وثاقت و امانت وصی را شرط دانسته بودند؛ از آن جمله می‌توان سید محسن حکیم را نام برد که دیدگاه ایشان از طرف امام خمینی و آیه‌الله فاضل لنکرانی نیز با استقبال روبه‌رو شده است. نکته درخور توجه، این است که هرچند این سه فقیه عالیقدر، وثاقت را شرط دانسته‌اند، اما گستره شرطیت آن همه موارد وصایت را در بر نمی‌گیرد، بلکه اشتراط وثاقت از دیدگاه ایشان تحت‌الشعاع نوع متعلق وصایت است. به این بیان که: متعلق وصایت ممکن است هر کدام از موارد زیر باشد:

الف) حقوق راجع به غیر موصی؛ مانند تأدیة حقوق واجب او {مثل قرض و ودیعه بر ذمه موصی} یا مثل تصرف در اموال ایتام و فقرا و... در این مورد وثاقت بی شک شرط است؛  
 ب) حقوق راجع به خود موصی؛ مثل اینکه موصی وصیت کرده ثلث مالش را در راه خدا صرف کند یا خیرات و مبرات داشته باشد. در این مورد بی شک وثاقت شرط نیست (حکیم، ۱۴۱۰، ۲/ص ۲۲۵).

بنابراین در صورت نخست که سخن از حق غیر است و به نوعی وصیت موصی، ناظر بر حق و

حقوق دیگران است، اشتراط وثاقت به طور کامل به جا و صحیح است؛ زیرا در این صورت، موصی موجب اضرار به غیر و اتلاف حق آنان نمی شود و به وسیله سوء انتخاب خود در گزینش وصی موجبات تضییع حقوق دیگران را فراهم نمی کند. اما در صورت دوم، که متعلق وصیت حقوق راجع به خود موصی است، قاعده تسلیط جاری و مانع تضییق اختیارات موصی در گزینش وصی می شود؛ پس او می تواند به هر کس که بخواهد ولایت بر اموالش را تفویض کند و آنان را نزد هر کس که بخواهد بسپارد، اعم از اینکه آن شخص عادل باشد یا فاسق، ثقه باشد یا غیرثقه. آنچه تاکنون بیان شد، همگی مربوط به اشتراط عدالت به صورت ابتدایی یا متعلقات آن بود. اما همان گونه که در ابتدای بحث اشاره کردیم، اشتراط عدالت وصی به صورت استمراری نیز محل اختلاف فقهاست. اکنون نوبت آن رسیده است که به بررسی این جنبه از بحث نیز پرداخته شود.

#### د) اشتراط عدالت وصی به صورت استمراری

بعد از اینکه حکم اشتراط عدالت وصی به صورت ابتدایی بررسی شد، باید دید آیا عدالت به صورت مستمر نیز در وصی شرط نیست یا شرطیت آن بلامانع است؛ به نحوی که وصی باید در تمام طول مدت وصایت خود عادل باشد و کاری که موجب زوال عدالت او شود، انجام ندهد. در این زمینه فقها را باید به دو گروه تقسیم کرد:

##### گروه اول: طرفداران اشتراط ابتدایی عدالت

فقیهانی که صحت وصیت را منوط به عدالت ابتدایی وصی می دانستند و بدون آن وصیت را باطل قلمداد می کردند، همه بر این باورند که عدالت وصی استمراراً نیز شرط است. به شکلی که اگر موصی به شخص عادل وصیت کرد، لازم است که شخص وصی تا پایان داشتن این سمت، عادل باشد و اگر در اثنای امر فاسق شود، از منصب خود منعزل است. مستمسک نظریه کاملاً روشن است؛ چرا که وقتی این گروه، ابتدئاً عدالت را برای وصی شرط می دانند و وصیت را بدون آن مردود به حساب می آورند، طبیعی است در صورتی که شرط مذکور که رکن رکین صحت وصیت است از بین برود، صحت وصیت با مشکل مواجه و مخدوش می شود. در نتیجه اگر وصی عادل در اثنای کار فاسق شد، شرط لازم برای اهلیت تصرف را از دست داده است (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۶۱؛ جمال الدین حلی، ۱۴۰۷، ۳/ص ۱۱۶).

##### گروه دوم: طرفداران عدم اشتراط ابتدایی عدالت

فقیهانی که احراز عدالت وصی را به صورت ابتدایی شرط نمی دانند، در اینکه آیا عدالت به نحو استمراری یا استدامی شرط است یا نه؟ به دو دسته تقسیم می شوند:

الف) کسانی که بنابر مبنای آنان عدم ظهور فسق در صحت وصیت دخیل است و در صورت ظاهر الفاسق بودن وصی، وصیت به او را غیر مشروع به حساب می آورند.

این دسته از فقها همچون کسانی که عدالت وصی را ابتدئاً شرط می‌دانستند، در صورت بروز فسق از سوی وصی او را منعزل می‌دانند؛ زیرا شرط صحت تصرفات او - یعنی فاسق نبودن - منتفی شده است. علمای زیر همگی بر این باورند: شهیدثانی در مسالک (شهیدثانی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۲۴۲)؛ علامه حلی در مختلف و تبصره (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۳۹۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۱، ۱۲۹/ص)؛ شیخ یوسف بحرانی در حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۶۲) و جمال‌الدین حلی در المذهب‌البارع (جمال‌الدین حلی، ۱۴۰۷، ۳/ص ۱۱۶). ادله ایشان از این قرار است:

### دلایل

۱. بر این مسئله اجماع اقامه شده است (صیمری، ۱۴۲۰، ۲/ص ۴۴۱؛ جمال‌الدین حلی، ۱۴۰۷، ۳/ص ۱۱۶)؛  
 ۲. ظاهر این است که موصی به این اعتبار، وصی را بر تصرفات بعد از مرگ خود ولایت داده که شخصی است عادل و در نتیجه قابل اطمینان؛ اما اکنون که عدالت او به فسق مبدل شده، بی‌شک اگر خود موصی زنده بود، او را عزل می‌کرد و شخص عادل را به جایش می‌گمارد (همان، ۱۱۶/ص)؛  
 علامه حلی، ۱۴۱۳، ۶/ص ۳۹۵؛ کرکی، ۱۴۱۴، ۱۱/ص ۲۷۷).

ب) فقیهانی که معتقدند ابتدئاً نه عدالت و نه عدم ظهور فسق هیچ‌کدام در صحت وصیت دخیل نیستند.

این دسته از فقها همان‌طور که در گذشته بیان کردیم، به جای عدالت و عدم ظهور فسق، وثاقت را فی‌الجمله شرط می‌دانستند؛ طبیعی است که طبق دیدگاه ایشان جایی برای اشتراط استدامی یا استمراری وصی نخواهد بود، پس اگر وصی که در ابتدای امر اتفاقاً عادل بوده در اثنای کار فاسق شود، هیچ خللی به صحت وصایت وارد نخواهد آمد. فقیهانی چون ابن‌ادریس در سرائر (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ۳/ص ۱۹۰)؛ سید محسن حکیم در منهج (حکیم، ۱۴۱۰، ۲/ص ۲۲۵)؛ شیخ یوسف بحرانی در حدائق {البته ایشان بنا بر فرض عدم اشتراط عدالت و عدم اشتراط ظهور فسق، آن را تأیید کرده‌اند} (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۶۲) بر این دیدگاه صحه گذاشته‌اند. دلایل این بزرگان به قرار زیرند:

### دلایل

۱. اصالة الصحه: بعد از بروز فسق وصی، در صحت وصیت شک می‌شود، چون دلیل محکمی بر بطلان نداریم، اصل، صحت وصیت است (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ۳/ص ۱۹۰؛ جمال‌الدین حلی، ۱۴۰۷، ۳/ص ۱۱۶؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲/ص ۵۶۲)؛

۲. اجماع ادعایی طرفداران دیدگاه مقابل به علت نقض آن معتبر نخواهد بود؛

۳. اینکه گفته‌اند ظاهر این است که موصی به خاطر عدالت وصی او را برگزیده، سخن درستی

نیست؛ چراکه وقتی از طرف موصی قرینه‌ای بر موضوعیت داشتن عدالت اقامه نشده، به صرف انتخاب وصی‌ای که عادل بوده، نمی‌توان موضوعیت عدالت را ثابت کرد؛ چه بسا انگیزه‌های دیگری همچون رفاقت و قرابت وصی با موصی در بین باشد و علت اصلی انتخاب او، اینها باشند (همان، ص ۵۶۲؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۲۸/ص ۳۹۶ و...):

۴. قرآن کریم می‌فرماید: "فمن بدله بعد ما سمعه فإنما إثمه على الذین یدلونہ ..."(بقره/۱۸۱) {پس کسی که آن - مفاد وصیت - را بعد از شنیدن تغییر دهد، تنها گناه آن بر کسانی است که آن وصیت را تغییر می‌دهند...} این آیه به صراحت تبدیل و تبدل وصیت را نهی می‌کند. عزل وصی به واسطه فاسق شدن او نیز بی‌شک از مصادیق تغییر و تبدل در امر وصایت است (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳/ص ۱۹۰؛ جمال‌الدین حلی، ۱۴۰۷، ۳/ص ۱۱۶).

شایان ذکر است، آنچه تاکنون بیان شد، مربوط به زمانی است که قرینه‌ای بر موضوعیت داشتن یا اشتراط عدالت در بین نباشد، پس اگر قرینه‌ای اقامه شد مبنی بر اینکه موصی، وصی را به شرط دارا بودن عدالت، ولایت داده و وصیت را مقید به عدالت او کرده است، بدون شک در صورت فسق وصی، وصیت باطل خواهد بود.

## نظر نهایی

از ارزیابی و تحلیل اقوال و ادله اقامه شده توسط فقها و نیز از دقت نظر و ژرفاندیشی در آنها، می‌توان معتقد شد: در وصیت عهدی، عدالت وصی ابتدئاً، به هیچ وجه شرط نیست؛ چرا که از یک سو نص یا دلیل محکمی بر آن نداریم و از سوی دیگر آنچه ما را بر آن می‌دارد که عدالت وصی را به صورت ابتدایی شرط بدانیم، با شرط کردن غیراز عدالت مثل وثاقت وصی، حاصل می‌شود. بنابراین بهتر است که به جای اشتراط عدالت، وثاقت را فی الجمله برای وصی شرط بدانیم؛ اما در این زمینه باید به این دو نکته توجه خاص داشت:

**اولاً:** اشتراط وثاقت وصی به نوعی یک حکم ارشادی است و نبود آن مستلزم بطلان وصیت نمی‌شود؛ چون این شرط شرط واقعی صحت وصیت نیست؛

**ثانیاً:** وثاقت در جایی شرط است که متعلق وصیت حقوق راجع به غیر موصی باشد، اما اگر متعلق وصیت حقوق راجع به خود موصی باشد، حتی اشتراط وثاقت هم لازم نیست و پایبندی به آن وجهی ندارد.

در زمینه اشتراط استمراری و استدامی عدالت نیز باید گفت؛ با در نظر گرفتن ادله و نظر برگزیده در اشتراط عدالت به صورت ابتدایی، نمی‌توان عدالت استمراری و استدامی وصی را در صحت وصیت، دخیل دانست؛ زیرا وقتی عدالت و عدم ظهور فسق، هیچ‌کدام به صورت ابتدایی در صحت وصیت مدخلیت نداشته باشند، الزامی بودن استمرار عدالت وصی وجهی نخواهد

داشت؛ مگر اینکه از دلیل خارجی متوجه شویم، موصی وصی را بما هو عادل بر سمت وصایت گماشته است.

### نتیجه‌گیری

باتوجه به نظرها و دلایل مطرح‌شده از سوی فقیهان امامیه و با در نظر گرفتن تحلیل و توضیحات مطرح‌شده از سوی موافقان و مخالفان اشتراط عدالت وصی، می‌توان به این نتیجه رسید که، عدالت وصی نه ابتدئاً و نه استدامتاً و استمراراً، شرط صحت وصیت نیست و موصی می‌تواند، شخصی عادل، مجهول الحال یا فاسق را به عنوان وصی برگزیند و در هیچ یک از این موارد خللی به وصایت او وارد نخواهد بود؛ اما به هر حال به دلیل تضمین و ایجاد نوعی ضمانت اجرایی برای مفاد وصیت، و برای جلوگیری از اتلاف و اضرار به غیر (مثل فقرا و ایتام و...) در مواردی که متعلق وصیت، حقوق راجع به غیرموصی است، وثاقت وصی شرط خواهد بود، ولی در مواردی که متعلق وصیت، حقوق راجع به خود موصی است (مثل خیرات و مبرّات) حتی وثاقت وصی نیز شرط نخواهد بود.

Archive of SID

## منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن براج، عبدالعزیز قاضی (۱۴۰۶). *المهذب*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن منظور (۱۴۱۴). *لسان العرب*، ج ۱۵، چ سوم، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر.
۴. احمدین فارس (۱۴۰۴). *معجم المقائیس اللغه*، ج ۴ و ۶، قم، تبلیغات اسلامی.
۵. اسدی حلی، جمال الدین (۱۴۰۷). *المهذب البارع*، ج ۳، قم، تبلیغات اسلامی.
۶. امامی، سیدحسن (بی تا). *حقوق مدنی*، ج ۳، تهران، انتشارات اسلامی.
۷. انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۴). *رسائل فقهیه*، قم، کنگره جهانی شیخ اعظم.
۸. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۳). *مقاله فی العداله*، قم، تبلیغات اسلامی.
۹. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵). *الحدائق الناضره*، ج ۲۲، قم، تبلیغات اسلامی.
۱۰. حسینی زبیدی، سیدمحمد مرتضی (۱۴۱۴). *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۱۵ و ۲۰، بیروت، دارالفکر و النشر والتوزیع.
۱۱. حکیم، سید محسن (۱۴۱۶). *مستمک العروه الوثقی*، ج ۱۴، قم، دارالتفسیر.
۱۲. حلبی، ابن زهره (۱۴۱۷). *غنیة النزوع*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۳. حلبی، تقی الدین ابوالصلاح (۱۴۰۳). *الکافی فی الفقه*، اصفهان، کتابخانه عمومی امیرالمومنین علیه السلام.
۱۴. حلی جعفر بن محمد {محقق حلی} (۱۴۱۸). *المختصر النافع فی فقه الامامیه*، ج ۱، چ ششم، قم، مؤسسه المطبوعات الدینی.
۱۵. محقق حلی (۱۴۰۸). *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، ج ۲، چ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۱۶. حلی، ابن ادريس محمد بن منصور (۱۴۱۰). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، ج ۳، چ دوم، قم، تبلیغات اسلامی.
۱۷. حلی، یوسف بن حسن بن مطهر {علامه حلی} (۱۴۱۱). *تبصره المتعلمین فی احکام الدین*، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد.
۱۸. ----- (۱۴۱۳). *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، ج ۶، چ دوم، قم، انتشارات اسلامی.
۱۹. ----- (۱۴۱۳). *قوائد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، ج ۲، قم، انتشارات اسلامی.
۲۰. ----- (۱۳۸۸). *تذکره الفقهاء {القدیمه}*، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
۲۱. ----- (۱۴۲۰). *تحریر الاحکام الشرعیه*، ج ۳، قم، مؤسسه امام صادق ع.
۲۲. ----- (۱۴۱۰). *ارشاد الازدهان الی احکام الایمان*، ج ۱، قم، انتشارات اسلامی.
۲۳. سلار دیلمی (۱۴۰۴). *المراسم العلویه*، قم، منشورات الحرمین.
۲۴. صیمری، مفلح بن حسین (۱۴۲۰). *غایه المرام*، ج ۲، بیروت، دارالهادی.

۲۵. حکیم، سیدمحسن (۱۴۱۰). *منهاج‌الصالحین*، ج ۲، بیروت، دارالتعاریف.
۲۶. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶). *مجمع‌البحرین*، ج ۱، چ سوم، تهران، کتابفروشی مصطفوی.
۲۷. ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۳۸۷). *المبسوط فی فقه الامامیه*، ج ۴، چ سوم، تهران، المکتبه المرتضویه.
۲۸. ----- (۱۴۰۰). *النهايه فی مجرد الفقه و الفتاوى*، بیروت، دارالکتاب.
۲۹. طوسی، محمدبن علی بن حمزه (ابن حمزه) (۱۴۰۸). *الوسيله الی نیل الفضيله*، قم، کتابخانه آیه‌اله مرعشی.
۳۰. عبکری، محمدبن نعمان (شیخ مفید) (۱۴۱۳). *المقنعه*، قم، کنگره جهانی مفید.
۳۱. عاملی، محمدبن مکی (شهیداول) (۱۴۱۴). *غایة‌المراد فی شرح نکت الارشاد*، ج ۲، قم، تبلیغات اسلامی.
۳۲. ----- (۱۴۱۷). *الدروس الشرعیه*، ج ۲، چ دوم، قم، انتشارات اسلامی.
۳۳. عاملی، زین الدین بن علی (شهیدثانی) (۱۳۸۳). *الروضه البهیة فی شرح اللمع دمشقیه*، ج ۲، چ پنجم، قم، دارالتفسیر.
۳۴. ----- (۱۴۱۳). *مسالك الألفهام*، ج ۶، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۳۵. فاضل آبی، حسین بن ابی طالب (۱۴۱۷). *کشف‌الرموز فی شرح مختصر النافع*، ج ۲، چ سوم، قم، انتشارات اسلامی.
۳۶. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۴). *فصل‌الشریعه فی تحریر‌الوسيله (الوقف، الوصیه و...)*، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام.
۳۷. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). *العین*، ج ۵، چ دوم، قم، نشر هجرت.
۳۸. صاحب بن عباد (۱۴۱۴). *المحیط فی اللغة*، ج ۵، بیروت، عالم‌الکتاب.
۳۹. کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴). *جامع‌المقاصد*، ج ۱۱، چ دوم، قم، مؤسسه آل‌البتیت.
۴۰. کلیدری، محمد بن حسین قطب‌الدین (۱۴۱۶). قم، مؤسسه امام صادق (ع).
۴۱. محقق داماد، مصطفی (۱۴۲۰). *وصیت، تحلیل فقهی و حقوقی*، چ سوم، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
۴۲. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲). *التحقیق فی کلمات القرآن‌الکریم*، ج ۱۳ و ۸، تهران، مرکز کتاب لترجمه و النشر.
۴۳. موسوی خمینی، روح‌اله (بی‌تا). *تحریر‌الوسيله*، ج ۲، قم، دارالعلم.
۴۴. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). *جواهر‌الکلام فی شرح شرایع‌الاسلام*، ج ۲۸، چ هفتم، بیروت، دارالاحیا التراث العربیه.
۴۵. یزدی، محمدکاظم (۱۴۰۹). *العروة‌الوثقی*، ج ۲، چ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی.